

نقش آیت‌الله آخوند خراسانی در رهبری نهضت مشروطیت

سخنرانی حجت‌الاسلام ابوالفضل شکوری

حضور علما در نهضت مشروطیت به عنوان رهبران هدایتگر و بسیجگر یکی از دلایل کسب موفقیت‌های اولیه در مقابل استبداد فاجاری محسوب می‌گردد. در این بین حوزه نجف و به ویژه آیت‌الله آخوند ملا محمدکاظم خراسانی نقش ویژه‌ای ایفا نمودند. جناب حجت‌الاسلام ابوالفضل شکوری همین موضوع را مورد بررسی قرار داده و به تبیین جایگاه آخوند خراسانی در هدایت و بسیج مردم در نهضت مشروطیت پرداخته‌اند.

موضوعی که به آن می‌پردازم تبیین جایگاه آخوند ملا محمدکاظم خراسانی معروف به صاحب کفایت، یکی از رهبران فکری و سیاسی جنبش مشروطیت است. در هر انقلاب پیروزمندی سه نوع رهبری متصور است: رهبری ایدئولوژیک، رهبری بسیجگر و رهبری مدیریتی. گاهی این انواع رهبری در انقلاب‌های دنیا بین احزاب یا اشخاص متعدد توزیع می‌شود. و گاهی در یک شخص متمرکز می‌شود. مثل انقلاب ۱۷ اکتبر روسیه که لنین هم رهبر ایدئولوژیک بود و هم رهبر بسیجگر و بعد از پیروزی آن انقلاب کمونیستی رهبر مدیریتی بود. یا مثل انقلاب اسلامی ایران که حضرت امام قدس سره هم رهبر ایدئولوژیک انقلاب بود، هم رهبر بسیجگر که توده‌ها را برای انقلاب بسیج کرد، و هم بعد از پیروزی و استقرار انقلاب و نظام، رهبر مدیریتی نظام بود. گاهی این‌طور است و گاهی توزیع می‌شود. آخوند خراسانی - در این که یکی از رهبران جدی و واقعی انقلاب مشروطه بود شکی نیست؟ - دارای چه نوع رهبری در انقلاب مشروطه بوده است؟ انقلاب مشروطه پیروز شد. یک انقلاب پیروزمند و دارای نظام مستقر گردید. آیا هر سه نوع را داشت یا یکی از این سه نوع رهبری را داشت یا بیشتر؟ این یک سؤال است.

سؤال دیگر این است که نقش آخوند خراسانی در نوسازی ایدئولوژی سیاسی شیعه چه بود؟ این دو سؤال را به طور خیلی خلاصه پاسخ خواهم داد. قبل از آنکه، به اصل

مطلب پردازم می‌خواهم یک تذکر بدهم و آن این است که یکی از آفات انقلاب مشروطه مطلق‌اندیشی است؛ یعنی در تاریخ انقلاب مشروطه کسانی آمدند که تاریخ انقلاب را نوشتند با مبنای قرار دادن حق مطلق و باطل مطلق، با حق مطلق فلان شخص یا فلان جریان یا باطل مطلق تاریخ‌نویسی کردند و نتیجه این - در واقع من می‌توانم بگویم - مطلق‌اندیشی یا دگم‌اندیشی این شد که بسیاری از حقائق و واقعیت‌های انقلاب مشروطه مکتوم ماند، و حتی یکی از جریانات اصیل مشروطه (نه اشخاص جریانات اصیل مشروطه) در تواریخ مشروطه انعکاس پیدا نکرد. بنده در کتابی که به اسم خط سوم در انقلاب مشروطیت ایران منتشر کرده‌ام چند سال پیش، در آنجا به تفصیل به تبیین این آفت و اینکه یک جریانی به نام جریان سوم، فکر سوم، اندیشه سوم در تاریخ مشروطه نادیده گرفته شده است و مورخان نوعاً مستبدین یا مشروطه‌خواهان را دو طرف مقابل هم قرار دادند و جریان سوم را به حساب نیاوردند. به تفصیل پرداخته‌ام.

اما پاسخ آن دو سؤالی که مطرح کردم آخوند خراسانی مسلماً از رهبران مدیریتی انقلاب مشروطه نبود؛ چون تا انقلاب مشروطه پیروز شد ایشان به گونه اسرار آمیزی گویا به قتل رسید یا درگذشت و نتوانست انقلاب مشروطه را رهبری سیاسی و مدیریتی بکند. اما در اینکه آخوند خراسانی رهبر فکری، ایدئولوژیک و بسیجگر مشروطه بوده با توجه به مطالعات محدودی که من دارم هیچ تردیدی ندارم. اعلامیه‌هایی که سه مرجع بزرگ آزادیخواه و مشروطه‌طلب مقیم نجف و در رأس آنها آخوند خراسانی صادر می‌کردند مردم را بسیج می‌کرد و به خیابانها می‌کشاند. بسیج توده‌ها توسط اعلامیه‌های مراجع نجف و در رأس آنها آخوند خراسانی و در مرحله بعد هم‌ردیفهای او، مانند ملا عبدالله مازندرانی و حاج میرزا حسین خلیلی، صورت می‌گرفت؛ و در درجه سوم توسط شاگردان مبرز و برجسته آخوند خراسانی امثال نائینی، شیخ اسماعیل محلاتی که تنوریسین (نظریه پرداز) انقلاب بودند. کتاب تئیه الأئمة و تئیه الملة که با تقریظ آخوند خراسانی نوشته شده ایدئولوژی مشروطه را تبیین و ترسیم می‌کند و یکی از شاگردان دست اول آخوند آن را نوشته است. در واقع، این کتاب بازتاب اندیشه آخوند است، مخصوصاً با توجه به اینکه محتوای کتاب را تقریظ زده و از نظر علمی و فقهی تأیید کرده است. همین‌طور نوشته مرحوم شیخ اسماعیل محلاتی در زمینه مشروطیت که در ضمن مجموعه رسائل هجده‌گانه‌ای که آقای دکتر زرگری‌نژاد منتشر کردند آمده است. آنجا هم می‌بینید که شیخ اسماعیل محلاتی که یکی از شاگردان برجسته آخوند خراسانی است درباره مشروطیت تئوری پرداز کرده. پس بنابراین تئوری پرداز مشروطه ایرانی - من تأکید می‌کنم مشروطه ایرانی نه مشروطه‌ای که در انگلستان بوده و در غرب بوده - تغییراتی داشته. ایدئولوژی پرداز مشروطه ایرانی از آخوند و شاگردان آخوند بوده و این بسیار مشخص است. بسیج کردن مردم هم در درجه اول از آخوند



آیت‌الله آخوند محمدکاظم خراسانی به هنگام سخنرانی برای جمعی از طلاب [۴۷-۱۸]

بوده. با دستور بهبهانی، سید محمد طباطبایی، شیخ فضل‌الله نوری و روحانیون درجه اول دیگر تهران و بلاد ایران مردم بسیج نمی‌شدند. مردم فقط با فتاوی مراجع دست اول که در رأس آنها آخوندخراسانی بود بسیج می‌شدند و اینان هم که اسم بردم در واقع رسانندگان و تبلیغ‌کنندگان پیام و فتاوی آخوند خراسانی بودند.

متأسفانه مورخان مشروطه جایگاه بایسته آخوندخراسانی را به او ندادند. آخوندخراسانی از چهره‌هایی است که در تاریخ معاصر ما ناشناخته و مجهول مانده. از حلقه درس او نام‌آورانی مانند سید حسن مدرس شهید برخاسته که شجاعت، فقاقت، علم و سیاستمداری او زبانزد ایرانیان است. شاگرد او مشهورتر از خود اوست در حالی که آخوندخراسانی بسیار مهم‌تر از این قضایا بوده. نمی‌خواهم بگویم مهم‌تر از مدرس بوده؛ هر کدام ابعادی دارند ولی مُبدع و نوآور بوده. حالا در پاسخ سؤال دوم عرض خواهم کرد آخوندخراسانی جایگاهی که در تاریخ اندیشه سیاسی اسلام و تشیع دارد تا دوره خودش کمتر کسی دارد یا ندارد؟

آخوندخراسانی استبداد قانونی ۲۵۰۰ ساله در ایران را غیرشرعی اعلام کرد و این کار بسیار بزرگی است و اولین بار او این کار را کرد، به عنوان یک مفتی و فقیه و مرجع تقلید درجه اول شیعه. و غیر از آخوندخراسانی کسی این کار را نکرده. اما در تواریخ مشروطه که شما مطالعه می‌کنید می‌بیند که مثلاً صوراسرافیل چقدر - من نمی‌خواهم از

صوراسرافیل انتقاد کنم؛ او جایگاه خاص خودش را داشته - چقدر پرورش داده شده، چاق شده و در مجلات و منابع مشروطه آخوندخراسانی چقدر لاغر، کوچک و ذره‌بینی شده و این نشان می‌دهد که تاریخ مشروطه یک تحریر نو، یک بازنویسی نو می‌طلبد، بازنویسی نوی که اغراض، صنفیگری و ایدئولوژی‌زدگی در آن نباشد. به تاریخ مشروطه به عنوان علم، علم تاریخ، نگریسته شود؛ نه به عنوان یک اهرم و یک ابزاری برای استفاده‌های سیاسی، حزبی، ایدئولوژیکی و صنفی. اگر چنین چیزی صورت بگیرد آن وقت مشخص خواهد شد که آخوندخراسانی در تاریخ اندیشه سیاسی ایران و اسلام جایگاهی تقریباً مانند حضرت امام دارد و ناشناخته مانده است. این از سؤال اول. اما جواب سؤال دوم که آخوندخراسانی در نوسازی ایدئولوژی سیاسی شیعه یا بینش سیاسی شیعه چه کار کرد؟

دوستان و سروران توجه دارند که اهل سنت از نظر اندیشه سیاسی گفتمانهای متعدد ندارند. فقه آنها به دلیل اینکه، به اصطلاح، باب اجتهاد بسته بوده نتوانسته گفتمانهای اندیشه‌ای متعدد و متفاوت در زمینه فقهی ارائه بدهد. دو گفتمان بیشتر ندارند. یکی گفتمان خلافت است و مشروعیت خلافت، و یکی دینی بودن خلافت است و غیردینی بودن خلافت. گفتمان حاکم که از سقیفه تا همین اواخر - انقراض دولت عثمانی - رایج بود گفتمان خلافت بود. اما گفتمانی که همزمان با انقراض دولت عثمانی، خلافت عثمانی، در مصر مخصوصاً پایه‌گذاری شد و مطرح شد توسط شخصی به نام علی عبدالرزاق گفتمان غیردینی بودن نهاد خلافت بود. بیش از این دو گفتمان، شما بحث حکومتی در بین اهل سنت نمی‌توانید پیدا بکنید. اما گفتمان حکومتی شیعه در طول تاریخ متطور، بالنده، متعدد، و متفاوت بود.

نخستین گفتمان که هنوز هم اصل و مبنای دیگر گفتمانهاست، و نمی‌تواند گفتمان شیعی بدون در نظر گرفتن آن شیعی تلقی بشود، گفتمان امامت است که تا آغاز عصر غیبت ادامه داشت.

بعد از آغاز دوره غیبت گفتمان غصب و گفتمان تحریم یا غصب و تحریم بر فقه شیعه حاکم بوده چون شیعه نمی‌توانسته خودش حکومتی را مستقر بکند نظریه غاصبانه بودن حکومت، مغضوبانه بودن حکومت، نامشروع بودن حکومت مطرح شد و به دنبال آن حکومت تحریم شد توسط فقهای شیعه. و این گفتمان مسلط بود تا زمان صفویه. در زمان صفویه با روی کار آمدن یک نظام شیعی یا دولت شیعی یا شاهان شیعی مذهب - حال هر تعبیری که داشته باشد - یک گفتمان جدید توسط فقها تجویز شد و آن گفتمان تجویز سلطنت بود. غصب، نظریه غصب عملاً به نظریه مشروع بودن حکومت منتهی با اذن فقیه تبدیل شد. در عصر صفویه که آنها حکومت خودشان را به عنوان اینکه غیرمعصوم‌اند و غیرمعصوم حق حکومت ندارد مخصوصاً غیرفقیه حق حکومت ندارد



آیت‌الله آخوند محمدکاظم خراسانی [۷۷۰-۴]

(و این نظریه غالب فقهای گذشته بود) فقها آمدند در آن شرایط نظریه‌پردازی و تجویز سلطنت کردند. تجویز سلطنت شد گفتمان حاکم. تا دوران مشروطه این گفتمان بر حوزه‌های شیعه حاکم بود و با شروع مشروعیت که گفتمان تحدید (محدودسازی) حکومت مطرح شد؛ یعنی فقهای شیعه که آغازکننده آنها هم آخوندخراسانی است در واقع این نظریه را ابداع کردند که حکومت نمی‌تواند مطلقه باشد. حکومت باید محدود بشود. سلطنت نمی‌تواند مطلقه باشد. یک شخص به نام سلطان و شاه نمی‌تواند در رأس همه ملت همه اختیارات را داشته باشد و هیچ محدودیتی در اختیارات او نباشد؛ یک غیرمعصوم باید سلب اختیارات بشود، و فقط در یک حدی به او اختیارات داده شود؛ و این شد گفتمان تحدید اختیارات حکومتی، و این شد مبنای انقلاب مشروطیت ایران. همین نظریه که یک شخص نمی‌تواند سالار باشد؛ مردم باید سالار باشند، یا حداقل، شخص سالاری باید با مردم‌سالاری تکمیل بشود توسط فقهای بزرگ شیعه و در رأس آنها آخوندخراسانی مطرح شد و شاگردان آخوندخراسانی، از جمله مرحوم میرزای

نائینی، آن را تبیین و تشریح کردند. بعد به صورت تئوری علمی در آمد و در کتاب *تبیہ الأمتة* و آثار دیگر بازتاب پیدا کرد، و این مبنای انقلاب مشروطیت ایران گردید. این حرف را که در اینجا و آنجا گاهی در کتابها، در مقالات، بعضی از فضلا یا بسیاری از محققان دست اول مطرح می‌کنند که انقلاب مشروطه ایران وارداتی بوده من قبول ندارم. انقلاب مشروطه ایران متأثر از حوادث جهانی بوده. بله، دولتها منافع دارند. انگلیس در ایران منافع داشته. کشورهای دیگر منافع داشتند. حالا هر دولتی به مقتضای منافع به اصطلاح ملی و فرامرزی خود موضعی اتخاذ می‌کند در برابر انقلابها! این دلیل نمی‌شود که ما بیاییم بگوییم این وارداتی بوده، آنها برای ما وارد کرده‌اند؛ نه، ما تأثیر و تأثر را نمی‌توانیم در جهان نپذیریم. تأثیر و تأثر را می‌پذیریم. اما انقلاب ایران انقلاب مشروطه ایران را باید انقلاب مشروطه ایران نامید: یک مشروطه ایرانی با رنگ و بوی ایرانی، با ایدئولوژی ایرانی، با فرهنگ ایرانی، با اصطلاحات ایرانی.

این بود که یک چیز ناب، جدید، خودی، ملی و به قول مرحوم نائینی اسلامی بود و به این دلیل انقلاب مشروطه یک انقلاب ایرانی است. به نظر من البته خارجیه‌ها هم طبق منافع خودشان دخیل بودند در تشدید قضایا و مسائل دیگر؛ اما عامل نبودند، علت مؤجده نبودند. علت مؤجده بودند به قول فلاسفه. کمک‌رسان بودند؛ پدیدآورنده نبودند؛ پدیدآورنده، اوضاع تاریخی ایران بود. وقتی که یک کشور به یک موقعیت تاریخی خاص می‌رسد انفجار حاصل می‌شود، انقلاب به وجود می‌آید و هیچ کسی نمی‌تواند جلوی آن انقلاب و آن انفجار را بگیرد من معتقدم که انقلابها قابل کنترل نیستند. هر چقدر آدم بخواهد مطالعه کند، ارزیابی کند، شناسنامه درست کند برای انقلابهایی که در جهان اتفاق افتاده و از این تجربه‌ها برای کنترل انقلابها و مهار انقلابهای بعدی استفاده کند به نظر من امکان‌ناپذیر است.

برای اینکه انقلاب یک پدیده تاریخی است؛ عین شکفتن یک دانه. وقتی که دانه در موقعیت حرارتی و رطوبتی خاصی قرار بگیرد خواهد شکفت، جوانه خواهد زد. انقلاب یک چنین چیزی است در تاریخ. یک ملت اوضاع و احوالی را پشت سر می‌گذارد و هنگامی که به یک مقطع خاصی می‌رسد جامعه، مانند آن دانه می‌شکفتد برمی‌آشوبد. نهادها به هم می‌ریزد، طبقات در هم ریخته می‌شود. و چیز جدیدی به نام انقلاب متولد می‌شود. انقلاب مشروطه ایران نیز چنین بود. آخوندخراسانی و شاگردان او سامان‌دهنده یعنی پدیدآورنده نظریه انقلاب مشروطه ایرانی بودند که البته بعداً منحرف شد و برخاسته از اندیشه‌ها و باورهای ایرانی و اسلامی خواستند یک نظام مردم‌سالار را در ایران به وجود بیاورند؛ و این جسارت بزرگی بود در تاریخ برضد ظلم که به وسیله یک فقیه صورت گرفت و شاهی را که به اسپش تا آن تاریخ نمی‌شد گفت یابو، گفتند که شما هیچ مسئولیتی ندارید.